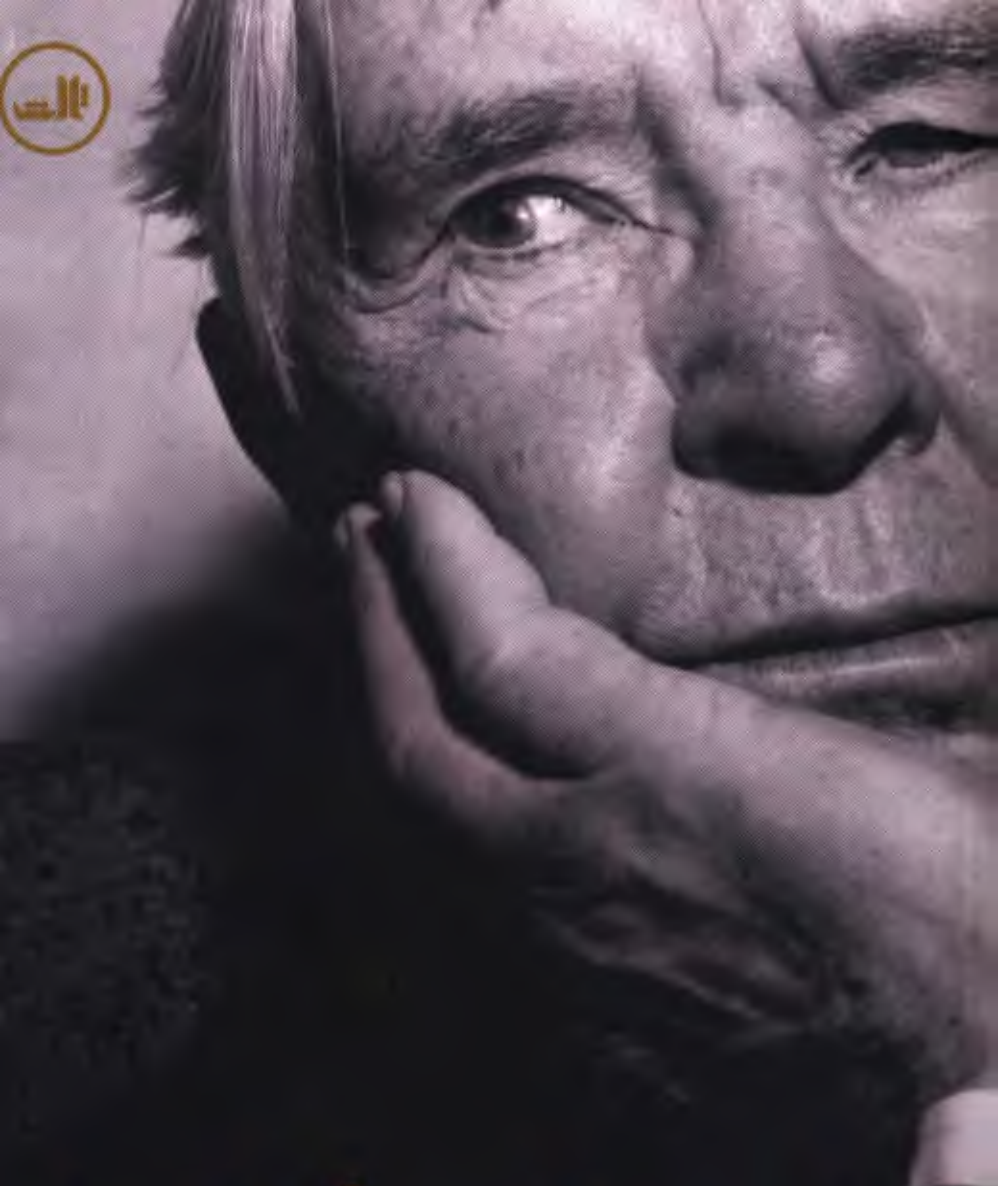




مَنْ مَرْدُ مَم

گزینۀ اشعار کارل سندبرگ • ترجمۀ بابک زمانی

مَنْ مَرُّمَم

گزشتہ کتاب کا رول سنڈبرگ • ترجمہ بابک زمانی

۴



Sandburg, Carl

سندبرگ، کارل، ۱۸۷۸-۱۹۶۷م.

من مردم؛ گزینه اشعار کارل سندبرگ / ترجمه بابک زمانی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۶.

ص. ۲۰۴

ISBN 978-600-405-139-2

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۱۳۹-۲

گزینه اشعار کارل سندبرگ. شعر آمریکایی - قرن ۲۰م - ترجمه شده به فارسی
American poetry - 20th century - translated into persian

زمانی، بابک، ۱۳۶۸ - مترجم.

۸۱۱/۵۲

PS ۳۵۲۵/ن ۴۱۷



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند/بین ایران‌شهر و ماهشهر/ب ۱۵۰/طبقه چهارم

فروشگاه: خیابان کریمخان زند/بین ایران‌شهر و ماهشهر/ب ۱۴۸

توزیع: خیابان کریمخان زند/بین ایران‌شهر و ماهشهر/ب ۱۵۰/طبقه همکف

تلفن گویا: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶-۸۸۳۰۲۴۳۷-۸۸۳۱۰۵۰۰-۸۸۳۱۰۷۰۰-۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: www.salepublication.com

• پست الکترونیک: info@salepublication.com - salepub@gmail.com

■ من مردم: گزینه اشعار کارل سندبرگ

• کارل سندبرگ • ترجمه بابک زمانی • ناشر: نشر ثالث

• مجموعه شعر معاصر جهان

• چاپ اول: ۱۳۹۶ / ۷۷۰ نسخه

• لیتوگرافی: ثالث • چاپ: سازمان چاپ احمدی • صحافی: مینو

• کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 978-600-405-139-2

• شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۱۳۹-۲

باور نکردمی که رسد کوه سوی کوه
مردم رسد به مردم، باور بکردمی
کوهی بُد این تنم که بدو کوه غم رسید
من مَرْدَم، چرا نرسیدم به مَرْدَمی؟

«خاقانی»

فهرست

۱۱.....	سندبرگ و دست‌های پینه‌بسته جهان
۱۹.....	(شعرهای جنگ)
۲۱.....	آهن
۲۳.....	مین‌ها
۲۵.....	جنگ‌ها
۲۷.....	قاتلان
۳۱.....	(شعرهای شیکاگو)
۳۳.....	شیکاگو
۳۷.....	خوشبختی
۳۹.....	توده‌های مردم
۴۱.....	کاکاسیاه
۴۳.....	آن‌ها خواهند گفت
۴۵.....	درهای رفتن
۴۷.....	افسانه‌های کهن - آرتک
۴۹.....	(روزهای دیگر)
۵۱.....	من مردم

۵۴.....	گوسفندها
۵۶.....	زبان‌ها
۵۹.....	تمام روز را
۶۰.....	بر زیر خطوط تلفن
۶۲.....	دولت

۶۵..... (خوشه چین‌های ذرت)

۶۷.....	دشت
۷۲.....	عشق یک کارگر
۷۴.....	راه‌های رودخانه
۷۶.....	آب‌های غلزار در شب هنگام
۷۸.....	دهکده در تابستان
۷۹.....	شاعر شیکاگو
۸۱.....	بیلی
۸۳.....	ساعت‌ها
۸۶.....	عَلَف
۸۸.....	دریا
۹۰.....	آشور نصیرپال سوم
۹۲.....	گورهای سرد

۹۵..... (مه و آتش)

۹۷.....	شادمانی
۹۹.....	بر کنار پنجره
۱۰۱.....	استخوان
۱۰۳.....	شکار بزرگ
۱۰۵.....	آخرین پاسخ
۱۰۷.....	دریای جوان

۱۰۹	بر دیوارهای موج شکن
۱۱۱	نقاب
۱۱۳	طرح زرد
۱۱۵	رفقا

۱۱۷	(دست‌های پُر)
۱۱۹	انتخاب کن
۱۲۰	سرخ
۱۲۱	از دست می‌دهم
۱۲۲	وفاداری
۱۲۳	خویشاوند

۱۲۵	(راه و انتها)
۱۲۷	گورها
۱۲۹	راه و انتها
۱۳۱	پاسخ
۱۳۳	زیر

۱۳۵	(دود و پولاد)
۱۳۷	شب‌های نیویورک
۱۴۰	صبحانه‌ای برای دو غریبه
۱۴۲	نفرین یک دهاتی پولدار لهستانی که خواهرش با یک یاغی فرار کرده است
۱۴۴	مأمور اعدام در خانه
۱۴۶	کلاه‌ها
۱۴۸	دود و پولاد
۱۵۰	گروه کارگران
۱۵۴	مرگ، مردان مغرور را از میان می‌برد
۱۵۶	دورافتادگان محزون

۱۵۹ (سایه‌ها)

۱۶۱ کبوترِ خاکی

۱۶۳ خانه

۱۶۵ (عسل و نمک)

۱۶۷ نصف، نصف

۱۶۸ جدایی

۱۶۹ نقلِ قول‌ها

۱۷۱ بال

۱۷۲ خریداران و فروشندگان

۱۷۳ (تخته‌سنگ‌های غربِ آفتاب‌سوخته)

۱۷۵ سرچشمه

۱۷۷ بر سرایِ گورها

۱۸۰ پیشه‌های پر خطر

۱۸۳ (مردم، آری)

۱۸۵ مردی دید پسرش بزرگ شده

۱۸۹ (شعرهای دیگر)

۱۹۱ هفت‌تیر

۱۹۴ پول

۱۹۶ چکش

۱۹۷ شکرگزارانِ پولاد

۱۹۹ فیل‌ها با آدم‌ها فرق می‌کنند

۲۰۲ دریای اُریب

سندبرگ و دست‌های پینه‌بسته جهان

شعر آمریکا در کنار همه محاسنش، به ندرت برای شاعرانش در زمان حیات، شهرت و اعتبار به همراه داشته است، اما در این میان، کارل سندبرگ شاعری بود که پیش از مرگش به چنان شهرتی دست یافت که بازیگران هالیوود در آن زمان رؤیایش را در سر می‌پروراندند.

کارل آگوست سندبرگ، از زوجی مهاجر و سوئدی تبار در ششم ژانویه ۱۸۷۸ در شهر گیلزبرگ ایالت ایلینوی آمریکا به دنیا آمد.

پدر و مادر او، آگوست و کلارا جانسون که از شمال سوئد به ایالات متحده مهاجرت کرده بودند، با پیشه آهنگری که از آن خرج خانواده را می‌دادند، توانستند کلبه‌ای سه خوابه در شهر گیلزبرگ بخرند.

جانسون‌ها در آن‌جا نام فامیلی خود را به سندبرگ تغییر دادند و همین نام تا آخر بر خانواده باقی ماند.

کارل، دومین فرزند خانواده ۹ نفره، که در خانه با نام «چارلی» صدا زده می‌شد، به دلیل فقر شدید خانوادگی، در سیزده سالگی هنگامی که در پایه هشتم بود، در سال ۱۸۹۱ مجبور به ترک تحصیل شد تا بتواند کمک خرج خانواده باشد.

کارل نوجوان شغل‌های پُر مشقت مختلفی را تجربه کرد. او به عنوان شیرفروش، عمله، کارگر مزارع کشاورزی، واکسی و بسیاری کارهای پُر زحمت دیگر، روزهای زیادی را به سختی پشت سر نهاد. تا این‌که در سال ۱۸۹۷ شروع به دوره‌گردی کرد.

سفرهای گسترده‌ای که به موجب دوره‌گردی انجام شد، فرصتی بود تا کارل جوان بسیاری از مناطق آمریکا را از نزدیک ببیند و با رسوم و فرهنگ‌های نواحی مختلف سرزمینش آشنا شود.

این امر بعدها بر نوشته‌ها و همچنین دیدگاه‌های سیاسی سندبرگ تأثیر بسیار گذاشت. او به عنوان دوره‌گرد، با ترانه‌ها، آوازها و موسیقی‌های فولکلور نواحی مختلف آمریکا آشنا و ثمره این آشنایی، بعدها به خلق اثرهای «مردم، آری» و «آوازنامه آمریکایی» انجامید.

طی این سفرهای طولانی، سندبرگ شکاف طبقاتی بین قشر فقیر و قشر سرمایه‌دار را با تمام وجود لمس کرد و به همین خاطر نسبت به کاپیتالیسم بی‌اعتماد شد.

زمانی که در سال ۱۸۹۸ میان طرف‌های آمریکایی و اسپانیایی جنگ در گرفت، سندبرگ به عنوان نیروی داوطلب به خدمت ارتش آمریکا درآمد. سپس در بیست سالگی به پورتوریکو اعزام شد و دوران خدمت خود را در گرما و شرجی برزیل سپری کرد.

بعدها در همان سال به زادگاه خود بازگشت و به کالج لومبارد وارد شد. او در این سال‌ها توانست از طریق شغل آتش نشانی هزینه‌های تحصیلش را فراهم کند.

سال‌های تحصیل در کالج، دیدگاه‌های سیاسی و همچنین استعداد ادبیاتی سندبرگ را شکل داد. او در کالج لومبارد، به عضویت «باشگاه نویسندگان فقیر» درآمد که نهادی غیر رسمی بود و اعضای آن برای خواندن و نقد شعر

گرد هم می‌آمدند. بنیانگذار «باشگاه نویسندگان فقیر» یکی از اساتید کالج لومبارد به نام فیلیپ گرین رایت، از بهترین تحصیل‌کردگان لیبرال‌اندیش بود که کارل سندبرگ با استعداد را به سمت ادبیات بسیار ترغیب کرد. کارل جوان در آن‌جا مهارت‌های نویسندگی‌اش را پرورش داد و دیدگاه‌های سوسیالش شکل گرفت.

سندبرگ در سال ۱۹۰۳ بدون اخذ مدرک، کالج لومبارد را ترک کرد و به میلواکی در ویسکانسین نقل مکان کرد و در آن‌جا به حزب سوسیال دموکرات پیوست. نامی که در ایالت ویسکانسین، حزب سوسیال را با آن می‌شناختند. او در آن‌جا سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲ را به عنوان منشی شهردار سوسیال میلواکی گذراند.

در سال ۱۹۰۷ سندبرگ در دفتر حزب سوسیال دموکرات، لیلین استیشن را ملاقات کرد، و سال بعد با او ازدواج کرد. برادر لیلین، ادوارد اشتین، عکاس مجلات بود که سندبرگ با او همکاری‌های بسیاری کرده بود. سندبرگ و همسرش که او را با نام پائولا صدا می‌زد، صاحب سه فرزند دختر به نام‌های مارگارت، هلگا و جنت شدند.

در این سال‌ها به دلیل فشارهای حکومتی که برای سندبرگ و چندی دیگر از نویسندگان سوسیال پیش آمده بود، سندبرگ و خانواده‌اش به هاربرت در میشیگان و از آن‌جا به حومه شهر شیکاگو در ایالت ایلینوی نقل مکان کردند.

سندبرگ پیش از چاپ اولین مجموعه شعرش با نام سرخوشتی‌های بی‌مهابا که انتشارات رایت آن را در سال ۱۹۰۴ به چاپ رساند، دو سال به سرودن شعر مشغول بود. بنیاد رایت، دو مجموعه دیگر از سندبرگ را با نام‌های رخا/دهای تصادفی و گلایه‌های گل سرخ به ترتیب در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ به چاپ رسانید.

سندبرگ ابتدا در سطح ادبیات جهان نام آشنایی نبود، تا این که در سال ۱۹۱۴ تعدادی از اشعار او در مجله ملی شعر چاپ شد. دو سال بعد مجموعه شعر دیگری با عنوان *شعرهای شیکاگو* انتشار داد که همین مجموعه باعث شناخته شدن نام او در سطح کشور و البته کسب شهرتی جهانی شد. مجموعه دیگری از او با نام *خوشه چین های ذرت* در سال ۱۹۱۸ ارائه شد و در سال ۱۹۱۹ تحلیل های سیاسی اش در مورد اوضاع شیکاگو را به چاپ رساند.

مجموعه بعدی سندبرگ *داستان های روتا باگا* نام داشت که در سال ۱۹۲۲ از چاپخانه بیرون آمد. مجموعه ای موفق برای رده سنی کودکان. پس از انتشار این کتاب، آلفرد هارکورت، رئیس انتشارات، به او پیشنهاد داد تا کتابی دیگر برای کودکان با موضوع *زندگینامه آبراهام لینکلن* به رشته تحریر درآورد. سندبرگ برای این کار سه سال به تحقیق و مطالعه پرداخت و سه جلد *زندگینامه آبراهام لینکلن* را نوشت اما نه برای رده سنی کودکان که برای بزرگسالان. این مجموعه در سال ۱۹۲۶ به چاپ رسید و موفقیت مالی قابل توجهی برای سندبرگ به ارمغان آورد. او به ملک جدیدی در میشیگان نقل مکان کرد و سال های بعد را با جدیت به تکمیل *زندگینامه آبراهام لینکلن* پرداخت و چهار جلد دیگر از آن را به رشته تحریر درآورد که برای این کار در سال ۱۹۴۰ جایزه پولیتزر در زمینه تاریخ به او اهدا شد.

پس از آن، سندبرگ پر کار، پیشه خود را با جدیت ادامه داد و شعرهای بیش تری سرود، رمان نوشت، و جلد دوم *ترانه های فولکلور* را آماده کرد. در سال ۱۹۴۵ سندبرگ با خانواده اش به فلت راک در کارولینای شمالی نقل مکان کرد تا باقی عمر خود را به صورت روستایی و ساده در آرامش بگذرانند.

در سال ۱۹۵۱ مجموعه کامل شعرهای سندبرگ، بار دیگر جایزه پولیتزر را برای او به ارمغان آورد تا برای همیشه در دل تاریخ و ادبیات جاودانه شود.

در روز بیست و دوم ژوئیه سال ۱۹۶۷ زخم دیگری بر دست‌های پینه‌بسته جهان نشست. کارل سندبرگ در خانه‌اش در کارولینای شمالی چشم فرو بست و جهانی را عزادار خود کرد. خاکستر پیکر او به وصیت خودش به زادگاهش بازگردانده شد و در باغ کوچک خانه‌اش در شهر گلنبرگ و بر زیر سنگ یادبودش به خاک سپرده شد و ده سال بعد، خاکستر همسرش لیلین نیز در آن جا آرام گرفت.

شعر سندبرگ تفاوت عمده‌ای با شعر دیگر شاعران آمریکایی داشت، و آن این که برای مردم بسیار ملموس و قابل فهم‌تر بود چرا که از جنس خود مردم بود. سندبرگ، صدای خفته میلیون‌ها کارگر بود، بغض هزاران هزار تهیدست و بینوا، که اکنون شکسته بود و نه به شکل گریه، که به شکل فریاد و مُشتِ گره کرده درآمده بود.

شعر سندبرگ کلماتی است که درد کشیده‌اند، زخم خورده‌اند، رنج گرسنگی و بردگی را به دوش کشیده‌اند، تحقیر شده‌اند، اما هرگز به زانو نیفتاده‌اند. هر بار که بر زمینشان زده‌اند، دوباره برخاسته‌اند و محکم‌تر فریاد زده‌اند. شعرهایی که بیل به دست می‌گیرند و کف دست‌هایشان تاول می‌زند. شعرهایی که لباس کهنه بر تن دارند و غبار خستگی بر چهره. کلماتی که با پیکرهای عرق کرده به خواب می‌روند و رؤیای نان می‌بینند. شعرهای پر از عشق بی‌فرجام در سینه و حسرت و فقر در چشم.

در این شعرها همواره تعالی روح بشر را می‌بینیم. بشری که خود روزها گرسنه مانده اما اکنون می‌خواهد نانش را با دیگری قسمت کند. بشری که روزگار تلخی را پشت سر نهاده اما خم به ابرو نیاورده و با لبانی خندان به جهانیان سلام می‌کند و دست دوستیشان را می‌فشارد.

شعر سندرگ، هم کار می‌کند هم عاشق می‌شود. با رنج بازویش برای معشوقه‌اش گل می‌خرد تا در میان موهای طلایی‌اش بگذارد، البته اگر معشوقه‌ای در کار باشد. سندرگ از عشق می‌گوید، اما نه عشقی بورژوازی، که عشق مردم ساده، عشق پسرکان و دخترکان کارگر. همان عشقی که به بازوان مردها توان می‌دهد تا روز سخت و آفتاب سوزان را تاب آورند. عشقی که بر روی تیرهای آهن و دیوارهای بلند، کارگری را شاعر می‌کند و قلبی را به تپش وا می‌دارد.

کارل سندرگ شاعر مردم و کارگران است و اگر بخواهم در یک جمله او را توصیف کنم، باید بگویم شعر او، غم عشق و نان است. سندرگ را می‌توان «شاعر مردم» نامید، چرا که شعرهایش از جنس مردم است. کلماتی ساده با زبانی ساده که از قلب جامعه برخاسته است؛ به قول خودش «شعرهای ساده برای مردم ساده».

در این شعرها دست‌های پینه بسته جهان را می‌توان دید که پُر از زخم‌های داس است و تاول‌های خشک شده از بیل‌هایی که تنها رفیق دست مستمندان است. زخم‌های کهنه‌ای که نه مال اکنون باشد، بلکه قدمتی به بلندای تاریخ دارد و عمر دراز بشر. زخم‌هایی که انسان‌ها در جنگ‌های قدیم و جدید خورده‌اند، در مزرعه‌ها و حتی در خیابان‌ها. اما آنچه مهم است این است که زخم، زخم است و گرسنگی، گرسنگی. خواه سربازی در قلب تاریخ باشی، خواه خوشه‌چینی در مزارع قرون وسطی، و خواه شهروندی غریب در دل کلان شهری مدرن در قرن بیستم. وقتی جیب‌هایت خالی باشد، وقتی دستانت تهی باشد، باید شب را گرسنه بخوابی و هیچ چیز در طول تاریخ به اندازه فقر بی‌رحم نبوده است.

سندرگ گویی جام جهان‌نمایی در دست دارد که از همه چیز برایمان می‌گوید. او از جنگ‌ها می‌گوید، از شهرها و روستاها، از جنگل‌ها و

بیابان‌ها، از کوه‌ها و دریاها، از حیوان و آدم‌ها، از مرگ‌ها و زندگی‌ها، از ظلم و قانون‌ها، و از عشق، که مرهم این همه است.

سندبرگ شعر را نه به عنوان یک هنر یا تفریح، که به عنوان یک کار و وظیفه می‌داند که به راستی هم همین‌گونه است.

در این مجموعه سعی بر آن شده که برای مخاطب فارسی‌زبان، گزیده‌ای از زیباترین و شناخته‌شده‌ترین اشعار کارل سندبرگ پیش رو گذاشته شود، به گونه‌ای که اکثر دفترهای شعری او را پوشش دهد. علاوه بر این، با این که هدف آن بوده است که مضامین شعرهای انتخابی، اغلب مضامینی اجتماعی و انقلابی با محیطی کارگری باشد، اما از انتخاب و برگردان شعرهایی با سایر موضوعات، غفلت نشده و تا حد ممکن تلاش بر آن بوده است که سندبرگ واقعی نشان داده شود تا خواننده از هیچ گوشه‌ای از شعرهای او محروم نماند.

این نکته را هم اضافه می‌کنم که تمامی شعرهای این مجموعه از متن اصلی به فارسی برگردان شده است و سعی بر آن شده ترجمه‌ای که در هر شعر ارایه می‌شود، مطابقت کامل با زبان شعری آن داشته باشد، بدین معنی که در برخی شعرها، زبانی عامیانه استفاده شده و در برخی دیگر زبانی به نسبت رسمی و سنگین‌تر، چراکه متن اصلی هم بر همین اساس استوار بوده است.

امید که این مجموعه مرهمی باشد بر دست‌های پینه بسته مردم. در پایان از جناب آقای فؤاد نظیری صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم که زحمت بازخوانی و ویراستاری مجموعه را بر عهده گرفت.

بابک زمانی

(آبان ۱۳۹۴)

آهن

تفنگ،

تفنگ‌های بزرگِ آهنی
که از ناوهای جنگی به سوی ما نشانه رفته‌اند
به نام خدای جنگ.

؛

تفنگ‌های براق و درخشان
بر دوشِ سربازانی با تن پوش‌های آبی.
سربازانی با صورت‌های کدر
موهای ژولیده
دندان‌های سپید.
سربازانی خندان با پیکرهای نحیف

با تن پوش های سفید،
نشسته اند بر کنار تفنگ های خود
و سرودهای جنگی می خوانند.

بیل،
بیل های بزرگ آهنی
که گودال های مستطیل حفر می کنند
اما آیا کسی می داند برای چه؟

از شما می خواهم شهادت دهید
که بیل
برادرِ تفنگ است.

میخ‌ها

نقشهٔ جنگ را دیدم
که روبروی دفترِ روزنامه به دیوار کوبیده شده بود.
میخ‌ها

میخ‌های قرمز و زرد، میخ‌های آبی و سیاه
که تا ته به نقشه فرو رفته بودند.

مرد جوانی را دیدم که می‌خندید
با صورتی آفتاب‌سوخته و لک زده.
مردی که از نردبان بالا می‌رفت
و با صدای بلند برای کسی در میانهٔ جمعیت لطیفه می‌گفت.
بعد میخی زرد رنگ را در چند سانتی‌متری سمت غرب نقشه

فرو کرد
آن گاه در مسیر میخ زرد
میخی سیاه را در آن نزدیکی کوبید.

(ده هزار مرد و جوان در کنار خونابه‌های رودخانه به خود
می‌پیچند
با پیکرهای مجروح و نفَس‌های بریده
در حسرتِ جرعه‌ای آب
که شاید مرگ را از گلوهای خشکشان فرو بَرَد)

آیا کسی می‌داند که چه رخ خواهد داد
اگر میخی چند سانتی‌متر آن طرف‌تر بر روی نقشه کوبیده
شود؟

مردی با صورتی لک‌زده در دفتر روزنامه می‌خندد
به نقشه‌ای که روی دیوار است